

"سوژگی مردم" پرده‌ی ساتری بر مبارزه‌ی طبقاتی

محبوبه نادر

متن پیاده شده از بحثی در کلاب‌هاوس، از سوی لیلا حسین‌زاده در اخبار روز^۱ منتشر شده است که در حالت عادی با توجه به فعل و انفعالات این نیروها و چگونگی استقرارشان در ساحت سیاسی محلی از اعراب نداشت. آنچه نگارنده را مجاب به پرداختن به این متن کرد نقل‌قولی از جانب مارکس بود که در متن پیاده‌شده از صوت افزوده شد. این گفتگو از سوی اتاق کلاب‌هاوس مدافعان حقوق بشر با موضوع "حق دفاع مشروع" برگزار شد. هدف این نوشتار پیگیری نظرات و مباحث مطرح شده پیرامون این موضوع از سوی شرکت‌کنندگان حاضر در آن نیست، بلکه هدف تنها اشاره‌ای به سخنان خانم حسین‌زاده است.

حسین‌زاده در جمع‌بندی بحث خود می‌گوید: «این بحث به هنگام است چون می‌بینیم که کنشگران سیاسی با این موضوع نسبتی برقرار نکردند و خطر عدم برقراری نسبت و جاماندن ایشان از مردم در خیابان این است که عمل در خیابان و در ساحتی تجربی پیش می‌رود اما ایدئولوژی یا گفتمان مشخصی پیرامون آن نیست».

"مردم در خیابان" حسین‌زاده از یک‌سو گروه‌های معترضی همچون "دراویش گلستان هفتم"، از سوی دیگر فرودستان معترض در دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ را دربر می‌گیرد. یک کاسه کردن همه‌ی اعتراضات در قالب حضور "مردم در خیابان" و تمایز قائل نشدن میان هرگونه اعتراضی با آنچه ناشی از تعرض به سفره‌ی فرودستان است، چه باید کرد مشترکی را پیش پای آن‌ها می‌گذارد؛ سوار شدن بر موجی متلاطم و ناهمگن با یکپارچه کردن تمامی تضادها و تقلیل آن به دوگانه‌ی دموکراسی/استبداد. پرطنین بودن این چه باید کرد مشترک در سطح جامعه، فقدان تشکل قدرتمند مختص به طبقه‌ی کارگر در دو سطح اقتصادی و سیاسی را یادآور می‌شود که پرولتاریا با اتکا به آن جلوی دندان‌تیز کردن فرصت‌طلبان برای نفوذ در صف خود را بگیرد.

روشنفکر چپ ما از "حضور پرشور مردم" در صحنه و عقب‌ماندگی "فعالین" سیاسی از آنان برآشفته است و راه پیش‌روی اپوزوسیون رنگارنگ به ظاهر متضاد از طیف راست تا طیف چپ آن را در برابر خیزش "مردمی" جاری در سطح جامعه و حمایت از آن، "گفتمان‌سازی" برای تبیین عبارت "حق دفاع مشروع" می‌داند. این که خود او جایگاه‌اش را در کنار طیف‌های گوناگون اپوزوسیون بورژوازی بازشناخته است و در همدلی و همراهی با آنان به دنبال "گفتمان‌سازی" برای وضعیت موجود است، جای بسی خرسندی است و می‌تواند از ضرورت پرداختن به چنین اشخاصی به عنوان مارکسیست بکاهد. اما تا هنگامی که برای پیشبرد اهداف خود بر آموزه‌ها و سخنان تکه‌تکه‌شده و تهی از محتوای بزرگان مارکسیسم سوار می‌شوند و می‌کوشند از آن در جهت مقاصد خود سود جویند، جلوگیری از چنین عملی وظیفه‌ای است بر دوش هر کمونیست.

حسین‌زاده می‌گوید: «در فضای سیاسی کنونی ایران می‌توانیم از دو رویکرد نسبت به دولت حرف بزنیم». رویکرد نخست را رویکردی می‌داند که دولتی قاطع را بر فراز جامعه و مسلط بر آن می‌پندارد و در رویکرد دوم که رویکرد مطلوب می‌خواندش «دولت از درون و ذیل جامعه شکل می‌گیرد. در اینجا نظرات گروه‌های مختلف جامعه به صورت

^۱ /https://www.akhbar-rooz.com/128762/1400/07/19

واقعی اعمال می‌شود و این دولت توسط جامعه محدود شده است». مقصود حسین‌زاده از آن دولت مطلوب «نه چیزی نظیر صورت‌بندی‌های راست‌گرایانه تحت عنوان "حکمرانی خوب" بلکه در واقع همان چیزی است که مارکس در «نقد برنامه‌ی گوتا» در خصوص تعریف دولت مطلوب گفت».

او در رد رویکرد نخست به این بسنده می‌کند که در صورت اتخاذ آن «فکر می‌کنم هر چقدر هم که بخواهیم سر بزنگاه‌هایی از پیشروی و تعرض مردم دفاع کنیم، به تناقضاتی برخوردیم خورد». مبارز چپ ما نتوانسته با این دیدگاه مارکس کنار بیاید که دولت ارگان سیادت طبقاتی، ارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر است و از این منظر به نقد رویکرد نخست دست زند. او از نظرات **گروه‌های مختلف جامعه** سخن می‌گوید، کلماتی سراسر مبهم و غیر طبقاتی. مارکس به طور ریشه‌ای تعاریف فارغ از بنیان طبقاتی پیرامون دولت را نقد می‌کرد. نقد او نه در صدد تغییر رویکرد دولت نسبت به **گروه‌های مختلف جامعه** بلکه در صدد زیر و رو کردن نظم طبقاتی‌ای بود که از طریق دیکتاتوری پرولتاریا محو می‌گشت.

حسین‌زاده سپس دولت مطلوب خود را به آنچه که مارکس "در خصوص تعریف دولت مطلوب گفت" ارجاع می‌دهد: «آزادی [واقعی] بدان معناست که دولت را از ارگانی تحمیلی بر جامعه به ارگانی تحت تسلط مطلق جامعه مبدل کنیم. چنین دولتی یک ضرورت مادی برای کنترل جامعه نیست و جامعه یک ضرورت برای وجود دولت است»

از اینکه جمله‌ی دوم پیوسته به جمله‌ی نخست از کدام منبع استخراج شده و به آن چسبانده شده است، می‌گذریم. حسین‌زاده بدون طرح زمینه‌ی بحث مارکس با لاسالیست‌ها در نقد برنامه‌ی گوتا، با بیرون کشیدن جمله‌ای از متن در صدد است تعریف خود از دولت مطلوب را به مارکس اطلاق کند. آن چنان که گویی مارکس بر بستر مفاهیم دموکراتیک و **جامعه‌شناسانه‌ی** مورد نظر او در پی ارائه‌ی تعریفی از دولت است؛ مارکس جامعه‌شناسی که اساتید دانشگاه به خورد دانشجویان‌شان می‌دهند، نه مارکس به عنوان اندیشمند انقلابی پرولتاریا. از بخت بد خانم حسین‌زاده در همان "نقد برنامه‌ی گوتا" مارکس خواست‌های سیاسی مطرح‌شده در برنامه‌ی حزب همچون حق رای همگانی و ... از سوی لاسالی‌ها را "اوراد دموکراتیک کهنه‌ای" می‌خواند که چیزی برای یک حزب کارگری جز تکرار خواست‌های احزاب بورژوازی نیستند.

پیش از انقلاب‌های ۱۸۴۸، بحث‌های مارکس پیرامون دولت، شامل نتیجه‌گیری‌های کلی تاریخی است که در آن دولت را به عنوان دستگاه سیادت طبقاتی بازمی‌شناسد و رهایی پرولتاریا را در گروهی سرنگونی سیادت طبقه‌ی استثمارگر و جایگزینی آن با سیادت طبقاتی خود می‌داند. دولت پرولتری با توسل به نیروی قهریه در برابر تعرضات بورژوازی و عناصر ضدانقلاب، روند تدریجی زوال طبقات را طی دوران گذار بر عهده دارد. «پرولتاریا از برتری سیاسی خود برای بیرون کشیدن تدریجی سرمایه از چنگ بورژوازی، متمرکز کردن تمام ابزارهای تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریایی که به عنوان طبقه‌ی حاکم متشکل شده، استفاده خواهد کرد، و با شتابی هر چه بیشتر تمام نیروهای تولیدی را افزایش خواهد داد»^۲.

^۲ "مانیفست، پس از ۱۵۰ سال"، مترجم حسن مرتضوی، نشر آگه، صفحه‌ی ۳۰۱

پس از وقوع انقلاب‌های ۱۸۴۸، مارکس با مشاهده‌ی وقایع جاری، در "۱۸ برومر، لویی بناپارت" صورت‌بندی دقیق‌تری از دولت را ارائه می‌دهد. او شکل‌گیری دستگاه بوروکراتیک و نظامی دولت از پس انقلاب‌های بورژوازی را دو عنصر موثر در تکامل دولت بورژوازی می‌داند. از پس این تکامل تدریجی است که طبقه‌ی متضاد آن نیز رشد یافته و در برابرش قد علم می‌کند.

اینکه دولت بورژوازی با چه چیزی می‌تواند جایگزین شود، پس از قیام کمون ۱۸۷۱ پاریس و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای فرانسوی روشن‌تر می‌شود. با توجه به تجربه‌ی کمون پاریس و اقدامات صورت گرفته در آن مدت، مارکس در "جنگ داخلی در فرانسه" از تغییر ماهیت نهادهای دولت بورژوازی در دولت پرولتری سخن می‌گوید. «راز حقیقی کمون این بود: این اساساً حکومتی بود از آن طبقه‌ی کارگر، زاییده‌ی نبرد طبقاتی تولیدکننده بر ضد طبقات بهره‌مند از برخورداری و تملک، یعنی خلاصه شکل سیاسی سرانجام به دست آمده‌ای بود که رهایی اقتصادی کار از قید سرمایه [از راه آن ممکن بود تحقق‌پذیر گردد]».^۳

مسئله‌ی مطرح‌شده‌ی دیگر "سوژگی مردم" است. استفاده از تعبیری چون "مردم" در جایگزینی با طبقه‌ی کارگر، اسم رمزی است برای اتحاد و اشتراک طیف‌های گوناگون اپوزوسیون حول آن. مارکسیست‌های حاضر در این اتحاد برای نابودی شر مطلق (جمهوری اسلامی) دست یاری به سوی ناراضیان دیگر دراز می‌کنند و مفاهیم مبارزه‌ی طبقاتی و طبقه‌ی کارگر را پشت درهای اتاق اجلاس متحدین می‌گذارند که مبدا خدشه‌ای به اتحاد نامیمون‌شان وارد شود. طیف چپ اپوزوسیون برانداز به متحدین راه چاره‌ی دگرگونی بورژوازی را نشان می‌دهد: "مردم". او خاطر نشان می‌کند نباید تنها به فشارهای بین‌المللی دل بست: «اشتباه خیلی از کنشگران ما در تمام سال‌های اخیر این بوده است که فکر می‌کردند بدون لحاظ سوژگی مردم، قضیه را می‌توانند با لابی‌های بین‌المللی و فشار بین‌المللی یا امید به تحریم و چیزهایی از این دست حل بکنند. قضیه دقیقاً برعکس است و با اتکا به سوژگی مردم است که حل می‌شود و اگر این سوژگی بتواند خودش را به سطوح بالاتری برکشد، قطعاً فضای بین‌المللی متأثر می‌شود و مجبور است که واکنش نشان بدهد». "متأثر شدن فضای بین‌المللی" یعنی همان اقدامات "جهان آزاد" در قبال لیبی و سوریه، یعنی نابودی زیرساخت‌های یک کشور و بهره‌جویی کشورهای امپریالیستی از اعتراضات در کشورهای غیرهم‌سو با خود. "امیدواران به تحریم" از ترامپ تا اعوان و انصار داخلی و خارجی‌اش تحریم را عاملی می‌دانستند که می‌تواند "مردم" را به حرکت درآورد تا در ادامه بر پایه‌ی "سوژگی مردم" کار را یکسره کنند. بلکه تفاوت در این است که شما اولویت نخست را به "سوژگی مردم" می‌دهید و آن چنان که پیداست درباره‌ی گام دوم و ماهیت اقدامات درخور "فضای بین‌المللی مجبور شده" نقدی ندارید و سخنی به میان نمی‌آورید.

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کسب سود خود را با خرید نیروی کار کارگران تامین می‌کند؛ کارگرانی آزاد شده از قیود پیشین. کارگرانی که مالک ابزار تولیدی نیستند و برای گذران زندگی خود چاره‌ای ندارند جز فروش نیروی کارشان. سرمایه‌داری در حالی که برای تکامل خود به تمرکز نیروهای مولده دست زد، سازماندهی جمعی کارگران علیه استثمارگران را نیز میسر ساخت. وابستگی پایداری سرمایه به ارزش اضافی خلق‌شده توسط کارگران، وابستگی سرنوشت

^۳ "جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱"، مترجم باقر پرهام، نشر مرکز، صفحه‌ی ۱۱۷

کارگران به مبارزه‌ی جمعی‌شان و همیاری شکل‌گرفته میان کارگران در محیط کار، آنها را واجد توانی بالقوه برای نابودی مناسبات سرمایه‌داری و پایه‌ریزی جامعه‌ای نوین و عاری از طبقه می‌کند.

رابطه‌ی اجتماعی میان کارگر و سرمایه‌دار سرچشمه‌گرفته از مناسبات تولیدی است. کارگر و سرمایه‌دار از هر منطقه‌ی جغرافیایی، ملیت و جنسیتی هم که باشند، آنچه که در رابطه‌ی آنها بدون تغییر باقی می‌ماند، تضاد کار و سرمایه است. فعل و انفعالات میان آنها حول این تضاد می‌چرخد و آشکارتر شدن هر چه بیشتر آن، مبارزه‌ی طبقاتی را به سطح بالاتری می‌کشاند. پایان مسیر سرمایه‌داری و پا گذاشتن در مسیر نابودی نظم طبقاتی از طریق دیکتاتوری پرولتاریا از رهگذر پافشاری بر مبارزه‌ی طبقاتی و نقش‌آفرینی عاملان پیش‌برنده‌ی آن به‌دست خواهد آمد.

برای چرایی به‌کارگیری واژه‌ی "مردم" به جای طبقه‌ی کارگر از سوی این طیف دو حالت وجود دارد. نخست این‌که طبقه‌ی کارگر دیگر برایشان از معنا و مفهوم تهی شده باشد. هنگامی که از واژه‌ی گل و گشاد "مردم" سخن گفته می‌شود، فرض بر این خواهد بود که ستم طبقاتی در کنار تبعیض ملیتی، جنسیتی، مذهبی و انواع ستم دیگر همگی به یک میزان بالقوگی برهم زدن نظم موجود و مناسبات اجتماعی-اقتصادی آن را دارند. از نظر ایشان گُرد، عرب، لر و گیلک در کنار اشخاصی با گرایش‌های جنسی سرکوب‌شده، در پیوند با بهاییان و دراویش مغضوب، در اتحاد با تمامی زنان و در همراهی با کارگران تحت استثمار تیشه به ریشه‌ی نظام سرمایه‌داری خواهند زد. باید توجه کرد که علل و ریشه‌ی تمامی این ستم‌ها لزوماً از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نشات نمی‌گیرد. این نظام برخی ستم‌هایی از پیش موجود را در حالت ناب خود نهی کرد و در عین حال بنا به منطق سود خود عملاً در تعمیق این ستم‌ها نقش ایفا کرد. در مقابل، تضاد طبقاتی با وجود سرمایه‌داری گره خورده است و تنها خروش زنان و مردان طبقه‌ی کارگر با رهبری کارگران پیشرو در حزب مختص به طبقه‌ی کارگر ریشه‌ی این نظام را هدف می‌گیرد و مسیر شکل‌گیری انسان کمونیست را هموار می‌کند.

"مردم" در بردارنده‌ی افرادی است از طبقات گوناگون که ممکن است ستم طبقاتی، تبعیض جنسی، نژادی و دینی را متحمل شوند. چگونه این "مردم" می‌خواهند پایه‌های این نظام را هدف قرار دهند. منافع سرمایه‌دار گُرد و کارگر گُرد چطور با یکدیگر هم‌سو خواهند شد. اگر کارگر گُرد به واسطه‌ی هجمه‌ی افکار ناسیونالیستی موجود در محیط، منافع خود را با تمامی گُردهای عالم یک‌سو می‌پندارد و راه‌هایی و سرافرازی خود را در تشکیل حکومتی با حاکمان گُرد و استثمارشدن به دست سرمایه‌داران گُرد می‌بیند، وظیفه‌ی کمونیست‌ها شکاف انداختن در این راه مشترک نامیمون و نمایان‌تر کردن تضاد طبقاتی‌ای است که با کوبیدن بر طبل "قومیت" بر آن سرپوش گذاشته می‌شود. اما این‌ها چیزی نیست که از چشم چپ‌های مارکس‌خوانده پنهان بماند، در نتیجه آنچه که بر ما روشن خواهد شد تجدید نظر آنها در نقش کانونی طبقه‌ی کارگر در نابودی سرمایه‌داری است. نتیجه‌ی واقعی این تجدیدنظر تصویر جامعه‌ی مطلوب به صورت جامعه‌ای است که با حقوق بورژوازی زینت داده می‌شود و این "فعالین" در قالب "گروه‌های مختلف جامعه" به چانه‌زنی با دولت و خیرخواهی برای طبقه‌ی کارگر مشغول‌اند اما استثمار انسان‌ها به دست انسانی دیگر در آن پابرجاست.

در حالت دوم، فرض می‌کنیم که این دسته کماکان به مفهوم طبقه‌ی کارگر باور دارد اما معتقد است که دولت سرمایه‌داری با نهادهای دموکراتیک‌اش در ایران شکل نگرفته است. در این صورت سرنگونی از طریق ائتلاف گروه‌های ناراضی برای شکل‌گیری حکومتی دموکراتیک نقطه‌ی عزیمت آنان خواهد شد. مسئله این است که طبقه‌ی کارگر

حاضر در کشورهای غربی، تاکنون با اتکا به این نهادهای به زعم آن‌ها دموکراتیک‌تر به چه میزان امکان پیشبرد مطلوب‌تر مبارزه‌ی طبقاتی را در سطح کشور خود و جهان داشته‌اند. مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در کدام یک از این کشورها افق سیادت سیاسی طبقه‌ی کارگر و پایه‌ریزی دیکتاتوری پرولتاریا را در پی می‌گیرند. آنچه که دیده می‌شود نقش موثر جامعه‌ی مدنی در پنهان کردن تضاد بنیادین و یکسان‌انگاری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا با اعتراضات اقشار دیگر است که راه حل آن نیز پیگیری این اعتراضات در قالب جامعه‌ی مدنی است. با توجه به تعریف حسین‌زاده از دولت مطلوبی که در آن «نظرات گروه‌های مختلف جامعه به صورت واقعی اعمال شود» و سخن گفتن از "سوژگی مردم" تردیدی نمی‌ماند که حسین‌زاده به یاری نیروی ماورایی به دنبال برپایی آن دموکراسی ناب گمشده در تاریخ است که منافع تمامی ستم‌دیدگان و نه حتی ستم‌دیدگان بلکه گروه‌های مختلف جامعه را پیگیری می‌کند و تابع "مردم" است. باید دقت داشت که او در تعریف دولت مطلوب خود هیچ تحلیل اقتصادی-سیاسی را ارائه نمی‌دهد. امروز فهم این مسئله اهمیت دارد که با جهان‌گستری سرمایه‌داری و غلبه یافتن آن، استفاده از عباراتی چون "دموکراسی" چه باری خواهد داشت. اگر در گذشته به مدد عدم تکامل دولت‌های بورژوازی در برخی کشورها همچون روسیه امکان بهره‌گیری از اهداف دموکراتیک در کنار اهداف اصلی مبارزه‌ی طبقاتی وجود داشت، امروز با گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه در جای جای جهان و متکامل شدن دولت‌های آن با توجه به شرایط فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی، دیگر دستاوردی برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نخواهد داشت چه برسد به اینکه به عنوان نقطه‌ی عزیمت مبارزه‌ی طبقاتی قرار گیرد.

احتمالاً اینان در پی یافتن شباهتی دروغین‌اند میان مبارزه‌ی خلقی طی انقلاب ۵۷ با آنچه که خود مبارزه‌ی "مردم" برای سرنگونی جمهوری اسلامی می‌خوانند. سازمان‌های چپ در آن دهه از تعبیری طبقاتی برای مفهوم خلق برخوردار بودند. آن‌ها دست‌کم در مبارزه‌ی خلقی علیه امپریالیسم در پی هژمون شدن رهبری طبقه‌ی کارگر بودند تا با کوتاه کردن دست امپریالیسم زمینه را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم کنند. اما همان‌طور که پیشتر گفته شد "مردم" حسین‌زاده‌ها بری از هر گونه مفهوم طبقاتی است و اقشار معترض به وضعیت موجود در آن گنجانده می‌شوند. تحلیل طبقاتی و افق‌چپ‌ها در آن زمان، امکان برکشیدن مبارزه‌ی طبقاتی را در خود داشت. روایت فراطبقاتی چپ امروز از براندازی چنین پتانسیلی را نیز در خود ندارد، زیرا پیشاپیش در حال مخدوش کردن طبقات است و نشانه‌ی آن خطاب کردن "کنشگران سیاسی" است که دشمنی آن‌ها با سوسیالیسم کمتر از دشمنی جمهوری اسلامی با آن نیست و چه بسا با پیروزی این ائتلاف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به عقب رانده شود.

در پایان باید گفت به در یوزگی افتادن این جماعت برای گفتمان‌سازی حول "حق دفاع مشروع" میان جمعی از کنشگران حقوق بشری روشن‌گر جایگاه این طیف است. رویکردی که تحلیل طبقاتی و درک صحیح از وضعیت را کنار می‌گذارد، سرانجام‌اش همراهی با اپوزوسیون و رسانه‌های بورژوازی‌ای است که این روزها پیرامون "حق دفاع مشروع" ولوله می‌اندازند و طبقه‌ی کارگر را در جهت مقاصد خود رهسپار قربان‌گاه می‌کنند. طبیعی است هنگامی که طبقه‌ی کارگر را کنار بگذاری، مفهوم قهر انقلابی نیز با گفتمان‌سازی جدیدی متناسب با طیف‌های گوناگون متحدان تحریف می‌شود. عزیزان شاید دیگر بهتر است هم از توبره خوردن و هم از آخور را کنار بگذارید و با آسودگی به "سوژگی مردم" و "دولت مطلوب" بپردازید و از کمر همت بستن برای تحریف مارکسیسم دست بردارید.